



برخی منکرین ولایت، آیه مودت را منسوخ می دانند

اصرار برخی برای منصرف کردن اذهان عامه از معنی مودت ذوی القربی و تأویلی که در آیه شریفه می کنند فقط برای توجیه به بی مهری هائی است که اُسلاف آنها روا داشته اند.

اصرار برخی برای منصرف کردن اذهان عامه از معنی مودت ذوی القربی و تأویلی که در آیه شریفه می کنند فقط برای توجیه به بی مهری هائی است که اُسلاف آنها روا داشته اند.

به گزارش خبرنگار مهر، علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی در گفتار هشتم کتاب «رساله مودت: تفسیر آیه قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی» پس از بیان روایاتی از معصومین و مستنداتی از کتب اهل سنت در تفسیر آیه مبارکه مودت که مراد از قریبی را آل محمد بر می شمرد، به تلاش معاندین برای پوشاندن فضائل اهل بیت علیهم السلام اشاره می کند و می نویسد:

در بعض اوقات که طرف مقابل حاضر برای هیچ قسم شنیدن سخن حق نیست و به خوبی خود حق را دریافته لکن حاضر برای تسلیم و تبعیت نیست و می خواهد به هر وسیله اهل بیت و آل محمد را از تحمل بار حق خالی کند و حرف خود را که بر اساس خیالات باطله ، نفس امّاره برای او زینت داده است به کرسی بنشاند ؛ چاره ای جز مباحله نیست . عجیب است که از بعضی از منکرین ولایت ائمه طاهرین نقل شده است که گفته اند (الفصول المهمه ص ۲۲۴): آیه مودت منسوخ است به آیه ای که در سوره سبأ نازل شده است : «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» (سوره سبأ آیه ۴۷) و این گفتار بسیار غریب است ؛ چون همه و همه قبول دارند که وجوب مودت به هر معنائی که گرفته شود تا قیامت باقی است و این از احکام ضروریه اسلام است و در این حال نسخ چه معنائی دارد؟

عدم تنافی میان آیه : «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» و آیه مودت

علاوه آنکه اصلاً بین این دو آیه تنافی نیست تا آنکه اولی منسوخ به آیه دوم باشد ؛ چون آیه مودت می گوید: بگو من در ازاء رسالت هیچ مزدی نمی خواهم مگر مودت به ذوی القربی را.

و آیه وارده در سوره سبأ می گوید: آن اجر که من از شما خواستم و در سوره شوری به عنوان مزد رسالت، مودت اهل بیت را بر شما واجب نمودم ، منافعش عائد بر شما خواهد بود و سودش به شما خواهد رسید.

چون آنها حجّت های بالغه خدا هستند در میان شما و نعمت های تامّ و تمامی هستند که خداوند شما را بدانها متنعم نموده است . آنها امان خدا در روی زمین هستند و در حکم باب حیطه در بنی اسرائیل که موجب مغفرت گناهان بوده است می باشند . مثال آنها مثال کشتی نوح است که سوار بر آن گرفتار غرقه نخواهد شد . مثل آنها مانند قرآن کریم است که موجب رشد و ترقی شما خواهد بود .

بنابراین نتایج مودت به آنها راجع به خود شما خواهد بود . بنابراین چگونه آیه دوم را می توان ناسخ آیه اول گرفت؟ آیه دوم ناظر به آیه اول و مثبت آن است و مبین آنکه آن اجر که خواستم، نفعش هم عائد به خود شماست. و اگر ناسخ بگیریم معنایش این می شود که از این به بعد من مزد نمی خواهم و مودت به اهل بیت من ننمائید. و این معنی منافات با مفهوم آیه دوم دارد که اجر و مزدی را ثابت قرار داده، لکن او را راجع به امت می نماید.

به هر حال هر کس این دو آیه : «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» و «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» را در مقابل خود گذارد ، اُبداً بین مدلول آن دو تنافی نمی بیند، بلکه آیه دوم را مؤید و مشوّق مفهوم آیه اول می باید .

معنای آیه مودت و آیه : «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» از تفسیر «بیان السّعادة»

و چقدر خوب و لطیف بیان کرده است در تفسیر «بیان السّعادة» در ذیل آیه مودت ، آنجا که میگوید : «الاستِثْنَاءُ مُتَّصِلٌ وَ الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى وَ إِن كَانَتْ نَافِعَةً لَهُمْ وَ تَكْمِيلاً لِنَفْسِهِمْ وَ لَكِنْ يَاسْتَكْمِلُهُمْ يَنْتَفِعُ النَّبِيُّ

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ لِيَكُوْنَهُمْ اَجْزَاءٌ لَّهٗ وَ سَعَةً لِّوُجُوْدِهِ . فَقَوْلُهُ تَعَالٰى : قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ اَجْرٍ قَهْوٍ لَّكُمْ ، اِشَارَةً اِلَى كِلَا الْاِنْتِفَاعَيْنِ حَيْثُ جَعَلَهُ اَجْرًا لَّهٗ مِنْ حَيْثُ اِنْتِفَاعِهِ يَمُوْدُّهُمْ لاسْتِكْمَالِهِمْ بِهَا وَ سَعَتِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ يَاسْتِكْمَالِهِمْ؛ استثناء در آیه مبارکه متصل است ؛ چونکه موَدّت به ذوی القربی گریچه فائده&rlm؛ اش راجع به اُمّت است و موجب کمال نفوس آنان خواهد شد ، لیکن بواسطه کمال آنان ، بهره و فائده به حضرت رسول الله نیز میرسد ؛ چون اُمّت اجزاء وجود آن پیغمبر اُکرمند و همه در سعه وجود آن حضرت مجتمعد ، کأَنَّهُ رسول الله به تنهایی محیط و مسیطر بر تمام افراد اُمّت بوده و نفعی که به آنها برسد به رسول الله رسیده است .

بنابراین آیه مبارکه : قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ اَجْرٍ قَهْوٍ لَّكُمْ اشاره به هر دو معناست ؛ از طرفی اجر و مزد برای رسول خدا ثابت میکند ، چون بهرمنند شدن اُمّت از موَدّت ذوی القربی نتیجه&rlm؛ اش در عالم معنی و سعه روحی آن حضرت به آن وجود مقدّس راجع میگردد ، و از طرفی چون خود اُمّت از این امر بهره می&rlm؛ برند و موجب استکمال نفوس آنان میگردد ، بنابراین منافعش عائد به آنان خواهد بود .(تفسیر بیان السعاده ج ۲ ص ۲۰۴)

تأویل&rlm؛ های علماء عامّه در آیه موَدّت برای توجیه کارهایی است که خلفاء نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السّلام روا داشته اند&rlm؛

به هر حال معلوم است که این درجه از اصرار بعضی از اهل تسنّن برای منصرف نمودن اذهان عامّه از معنی موَدّت ذوی القربی و توجیه و تأویلی که در آیه شریفه می&rlm؛ نمایند ، فقط برای سر و صورت دادن به بی&rlm؛ مهری&rlm؛ هائی است که أسلاف آنها روا داشتند . و با این تکلّفات و تعسّفات عجیب می&rlm؛ خواهند و جوب موَدّت به ذوی القربی را انکار کنند ، تا انحرافات پیشوایان خود را لاأقل تا اندازه&rlm؛ ای ترمیم نموده و أفعال آنها را حمل بر صحت و اجتهاد نمایند ؛ غافل از آنکه وجوب موَدّت ، گذشته از آیه موَدّت و أخبار متواتری که در وقایع مختلفه از رسول الله وارد شده است ، از احکام مسلّمه و ضروریّات اسلام است . و این دست و پا زدن&rlm؛ ها و تمخّلاتی که مرتکب می شوند نمی&rlm؛ تواند چهره حق را بیوشاند .

حقیقت اسلام ، تنها روح پیامبر و اقوال و أفعال اوست ؛ نه سنن برخی از صحابه

و اگر انسان ، با انصاف در کارهای صحابه نظر کند و کردار آنها را با کتاب خدا و سنّت رسول خدا بسنجد و خوب را از زشت تشخیص داده بر فکر خود سرپوش نگذارد ، بسیار شایسته&rlm؛ تر است از آنکه کورکورانه افعال آنها را حمل بر صحت نموده و به مجرّد آنکه اسم صحابی رسول خدا بر آنان واقع شده است آنها را معصوم و خالی از گناه بداند .

در صورت اوّل ، اسلام حقیقی با چهره واقعی خود بر انسان تجلّی می کند ؛ زیرا اسلام تنها روح پیغمبر و اقوال و أفعال وی و وحی منزل از جانب خدا بسوی اوست ، نه آنکه اسلام عبارت از مجموعه کتاب خدا و سنّت رسول الله به ضمیمه سنن و آداب خلفای بعدی بوده باشد .

تبعیّت از آراء و افکار برخی از صحابه هیچ مزیت و حجّیتی ندارد

ولیکن در صورت دوّم ، اسلام حقیقی در زیر افق پندارهای ظلمانی و تاریک مخفی شده ، مجموعه&rlm؛ ای از افکار و آراء جمعی به نام صحابه برنامه زندگی انسان قرار می&rlm؛ گیرد . و معلوم است که تبعیّت از این افکار و آراء هیچ مزیتی فی حدّ نفسه از تبعیّت افکار و آراء بت پرستان و ستاره پرستان یا گاو پرستان ندارد ، زیرا وقتی حاکم در امور مادی و معنوی انسان از خدا و رسول خدا تجاوز نمود ، چه فرق می کند که صحابه رسول خدا باشند یا رؤسای مشرکین و بت پرستان ؟!

گریستن رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ بِرِ مَصَائِبِ اَهْلِ بَيْتِ عَلِيْهِمُ السَّلَام

از أميرالمؤمنين عليه السّلام روایت است که فرمود : لاَ اَنَا وَ قَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَ سَلَمَ اِذْ التَّقَتْ اِلَیَّ قَبْکَى . قُلْتُ : مَا يُبْکِیْکَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ ؟ قَالَ : اُبْکِیْ مِنْ صُرَّتِکَ عَلَی الْقَرْنِ وَ لَطَمَ قَاطِمَةُ خَدَّهَا وَ طَعَنَ الْحَسَنُ فِی قَیْذِهِ وَ السَّمُّ الَّذِیْ یُسْقَاهُ وَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ؛

در وقتی که من و فاطمه و حسن و حسین نزد رسول خدا بودیم حضرت نگاهی به من کرد و گریست . عرض کردم : یا رسول الله ! موجب گریه شما چیست ؟ فرمود : از ضربتی که بر فرق سر تو وارد می&rlm؛ شود ، و از سیلی&rlm؛ ای که به چهره فاطمه می&rlm؛ خورد ، و از زخم و جراحتی که بر ران حسن وارد می شود و از سمّی که

جریان آتش زدن درب خانه فاطمه زهرا سلام الله علیها

در این روایت از کیفیت سیلی خوردن فاطمه چیزی بیان نشده کما آنکه از کیفیت ضربت خوردن امیرالمؤمنین یا شکافته شدن ران حضرت مجتبی و سم نوشیدن آن حضرت و کشته شدن حضرت سید الشهداء چیزی بیان نشده است .

ولی در روایتی که از «دلائل الإمامة» نقل شده است چنین وارد است که : چون فرستاده ابوبکر از نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت و گفت که علی از آمدن و بیعت نمودن امتناع می‌ورزد ، عمر اصرار نمود که ابوبکر قنذ - که غلام ابوبکر بوده و از اولاد بنی کعب بن عدی و از طلقاء مکه بود - را برای احضار امیرالمؤمنین بفرستد . ابوبکر قنذ را با جماعتی به خانه فاطمه برای احضار امیرالمؤمنین فرستاد .

چون اجازه دخول به منزل را به آنها ندادند ، آن جماعت بازگشتند و فقط قنذ درب خانه ایستاد و مراجعت ننمود . چون عمر از آن جماعت شنید که امیرالمؤمنین علیه السلام اذن دخول نداده اند خشمناک شد و با جماعتی به خانه فاطمه با کمال شدت روی آورد و دستور داد مقداری هیزم در خانه انباشتند ، و سپس خودش به صدای بلند فریاد برآورد به طوریکه امیرالمؤمنین و فاطمه بشنوند : ای علی ! برای بیعت خارج شو و گرنه خانه را به رویت آتش می‌زنم !

فاطمه فریاد برآورد : ای عمر ! تو را با ما چه کار ؟! عمر گفت : نمی‌رویم تا آنکه خانه را به روی ما باز کنید . و چون دید کسی در خانه را باز نکرد در خانه را آتش زد . فاطمه زهرا در پشت در مشتعل او را از ورود به خانه منع می‌کرد . عمر با لگد محکم به در کوفت به طوریکه در باز شد و فاطمه به دیوار چسبید . عمر از روی مقنعه سیلی بر صورت فاطمه زد بطوریکه گوشواره از گوش حضرت به زمین افتاد ، و با تازیانه بر دست آن حضرت زد . فاطمه فریاد کرد : وَا أَبَتَاهُ ! و با صدای بلند گریه کرد .

عمر می‌گوید : چون ناله فاطمه را شنیدم نزدیک بود که قلب من نرم گردد و دست بردارم ؛ لیکن چون کید محمد و سیراب شدن علی از خون بزرگان عرب از خاطرم گذشت ، فاطمه را مجدداً به دیوار فشار دادم . فاطمه ناله کرد : وَا أَبَتَاهُ ! هَكَذَا يُفْعَلُ بِحَبِيبَتِكَ ؟ وَ اسْتَغَاثَتْ يَفْصَةَ خَادِمَتِهَا وَ قَالَتْ : لَقَدْ قُتِلَ مَا فِي بَطْنِي مِنَ الْحَمْلِ ؛ ای پدرجان ! آیا اینطور با حبیبه تو رفتار می‌کنند ؟ و فصّه خادمه خود را صدا کرد و گفت : هر آینه جنینی که در شکم داشتم کشته شد . (بحار النوار ج ۳۰ ص ۲۹۴ به نقل از جلد ۲ دلائل الامامة)

علت معاف شدن قنذ از پرداخت جریمه در زمان خلافت عمر

و آنچه از «کتاب سُلَیم بن قیس هلالی» ظاهر است آن است که خود قنذ نیز تازیانه بر دست آن حضرت زده است . سُلَیم می‌گوید : چون مختار بن ابی الصَّعق ابیاتی را از شعر به عمر نوشت و در آن خیانت های عمّال و حکام او را در بیت المال گوشزد نمود ، عمر به عنوان تنبیه و غرامت نصف حقوق عمّال خود را در آن سال قطع کرد ، ولیکن از قنذ عَدْوّ چیزی کم ننمود و همان بیست هزار درهمی که سهم او بود به او داد .

از قنذ هیچ کم ننمود ، نه ده هزار درهم و نه نصف نصف آن که پنجاه هزار درهم باشد ، در صورتی که از ابوهیره که عامل او در بحرین بود و حقوق او بیست و چهار هزار درهم بود مبلغ دوازده هزار درهم کم کرد .

سُلَیم می‌گوید : من امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام را ملاقات کردم و از علت این امر سؤال کردم . حضرت فرمود : آیا می‌دانی چرا عمر سهمیه قنذ را کاملاً پرداخت کرد و از او چیزی کم نکرد ؟ عرض کردم : نه ، نمی‌دانم . حضرت فرمود : به علت آنکه چون خواستند به خانه فاطمه بریزند و مرا به مسجد ببرند ، چون فاطمه جلو آمد و از ورود عمر و آن جماعت جلوگیری کرد ، قنذ همان کسی بود که فاطمه را با تازیانه زد و اثر آن تازیانه تا وقتی که فاطمه رحلت نمود مانند دُمْلُج (بازوبند) در روی بازوی او باقیمانده بود . (بحار الانوار ج ۳۰ ص ۳۰۳ به نقل از کتاب سلیم بن قیس ص ۱۳۴)

آبان از سلیم نیز روایت میکند که او می‌گوید : من در مسجد رسول خدا با جماعتی که حلقه وار نشسته بودند برخورد کردم ، در این جماعت همه هاشمی بودند غیر از سلمان و ابوذر و مقداد و محمد بن ابی‌بکر و عمر بن ابی‌سَلَمَه و قیس بن سعد بن عباد . در این حال عباس بن عبدالمطلب از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد که : نظریه شما راجع به جریمه نمودن قنذ چیست ؟ عمر همه عمّال خود را جریمه نموده ولی قنذ را از جریمه کردن

حضرت نگاهی به اطراف خود کردند سپس اشک در چشمان آن حضرت حلقه زد و فرمودند : آن به شکرانه ضربتی بوده که قنقد با تازیانه به فاطمه زد . فاطمه از دنیا رفت ، و روی بازوی او از اثر آن تازیانه مانند بازوبند متورم بود. (همان)

شاید برای بعضی باور کردن تازیانه یا سیلی زدن عمر به دختر رسول خدا مشکل باشد ، ولی از مطالعه در حالات و کیفیات زندگی او به دست می آید که بسیار مرد غلیظ القلب و سنگین دلی بوده و در حالت خشم هیچ چیز غضب او را فرو نمی نشانیده است ، مگر آنکه انتقام خود را از طرف بگیرد .